گفت‌وگوی «جوان» با فاطمه رحمانی
همسر شهید مدافع حرم هادی جعفری

من و هادی زندگی‌مان را فدای عشق بزرگتری کردیم

■ صغری خیل‌فرهنگ

این بار هم پای صحبت‌های همسر شهیدی نشستیم که تنها ۲۵ بهار از عمرش را سپری کرده است. دختری که این روزهایش بسیار شبیه روزهای زنان شهید جنگ تحمیلی هشت ساله است با همان صبوری، با همان ایمان و اخلاص، فاطمه رحمانی نوروزش بدون حضور همسنگری تحویل شد که غیرتش او را به دفاع از حرم آل‌الله رسانده بود. فاطمه رحمانی با عشقی وصف ناشدنی از مرد روزهای زندگی‌اش می‌گوید. پای حرف‌های او که می‌نشینیم یادمان می‌رود او و همسرش تنها دو سال در کنار هم بوده‌اند. روایت‌های فاطمه، به قدری شیوا و جالب است که گویی سال‌های سال در کنار شهید هادی جعفری گذرانده است. شهید هادی جعفری در روز تولدش به شهادت می‌رسد تا این «شهادت» بهترین هدیه اهل بیت (ع) به خاطر ارادتش به بی‌بی زینب (س) باشد. هادی جعفری در ۹۴/۱/۳ در عراق همراه با همرزمش شهید یزدانی به شهادت می‌رسد. آنچه در پی می‌آید ماحصل هم‌صحبتی ما با فاطمه رحمانی است. همسر شهیدی که دو بار پیکر دردانه زندگی‌اش را تشییع کرد و در ۲۳ فروردین ۹۴ در سالروز تولدش، بخش دیگری از پیکر همسرش از راه می‌رسد تا هدیه تولد فاطمه باشد.

ضمن معرفی خودتان از چگونگی آشنایی‌تان با همسری برایمان بگویید که بعدها لایق شهادت در دفاع از حرم شد.

من فاطمه رحمانی متولد ۲۳ فروردین ماه ۱۳۷۰ هستم. تابستان سال ۱۳۸۴ بود که پدر و مادرم با چند نفر از همکاران پدر، به سفر معنوی حج رفتند. در تدارک بدرقه پدر و مادر بودم که خانواده هادی من را دیدند. پدر هادی در طی سفر، بارها به پدر گفته بودند دخترتان، عروس خودم است. پدر و مادر هادی خیلی اصرار داشتند که هادی زود ازدواج کند اما هادی زیر بار ازدواج نمی‌رفت و درسش را بهانه قرار داده بود. هادی برای جلوگیری از ازدواج و نشکستن دل پدر و مادرش ادامه تحصیل و کارشناسی را پیش می‌انداخت اما در نهایت ترم آخر دیگر نتوانست مقاومت کند و حاضر به ازدواج شد.

پدر و مادر هادی ملاک‌های ازدواج او را می‌دانستند برای همین خودشان پیشقدم می‌شدند و برایش خواستگاری می‌رفتند. از همان سال ۸۴ جسته و گریخته بحث ازدواج‌مان مطرح شد تا اینکه سال ۸۹ عقد کردیم.

شاخصه‌های اخلاقی هادی چطور بود که در نهایت لایق شهادت در راه دفاع از حرم عمه سادات شد.

هادی بسیار با ایمان، مهربان و دلسوز بود. صداقت در گفتار و عمل او بر همگان محرز شده بود. بسیار به پدر و مادرش احترام می‌گذاشت. در کارهای خانه کمک حال من و مادرش بود. مادر هادی بدون حضور او خانه‌تکانی عید را انجام نمی‌داد. هادی شوخ و بذله‌گو بود. مهمان‌نوازی دوست‌داشتنی بود. همکاران و دوستدارانش به شهادت او غبطه خوردند و دوری او را با شیرینی شهادتش تحمل می‌کنند.

در صحبت‌های اولیه‌تان حرفی از جهاد و شهادت مطرح شد؟

خوب یاد دارم روز سه‌شنبه ۳۱ شهریور بود. لحظات ملکوتی اذان بود که مادر هادی با خانه ما تماس گرفت و اجازه خواست برای خواستگاری بیایند منزل‌ما. هادی آن زمان ترم آخر بود. شغلی هم نداشت. از طرفی یکی از ملاک‌های من برای ازدواج اشتغال بود. ابتدا می‌خواستم، نداشتن شغل را بهانه کنم و جواب منفی بدهم، اما گویی خدا تقدیری دیگر برایم رقم زده بود. صحبت‌های ابتدایی ما با همان سلام و علیک‌های معمولی آغاز شد تا رسید به مسئله اشتغال، هادی به من اطمینان داد که با توجه به رشته تحصیلی‌اش هرگز بیکار نخواهد ماند و در نهایت در قرارگاه خاتم‌الانبیا (ص) تهران مشغول کار خواهد شد. آن روز صداقت کلام هادی بود که من را مجذوب خود کرد. در میان همکلامی‌مان او اصلاً تلاش نکرد که دروغ بگوید و همه شرایطم را برای به دست آوردن من، بپذیرد. خیلی منطقی و عاقلانه برخورد کرد. صداقت، ایمان و راستی گفتار هادی من را شیفته او کرد.

آن زمان جنگ و تروریستی نبود که از جهاد و شهادت حرف بزند اما وقتی وارد قرارگاه خاتم‌الانبیا شد همه‌اش از شهادت حرف می‌زد و می‌گفت: رئیس‌آباد (محل تولدش در اطراف آمل) شهید ندارد و من شهید رئیس‌آباد خواهم شد. هادی به پدرش که پاسدار بود و در دوران دفاع مقدس هم حضور فعالانه و گسترده‌ای داشت، متذکر می‌شد و می‌گفت: باباجان می‌بینید روزی را که من از شما جلو می‌زنم.

برادرش هم بسیجی فعال بود و همه‌اش از شهادت و... حرف می‌زد. هادی به برادرش می‌گفت: آقامیلاد فکر نکن تو شهید می‌شی، نه من شهید می‌شم. ۶ آبان ۸۹ عقد کردیم و در نهایت در اسفند ۹۲ من و هادی ازدواج کردیم و زندگی مشترکمان را در تهران آغاز کردیم.

با توجه به حضور پدر شما و پدر شهید در جبهه‌های دفاع مقدس مفهوم جهاد و شهادت در خانواده شما امری واجب به نظر می‌رسید. هادی از نبودن‌هایش در دوران جنگ و حسرتی که در نبودن او در آن زمان نصیبش شده بود، صحبتی نمی‌کرد؟!

هم پدر من و هم پدر هادی مدت زیادی از سال‌های جنگ تحمیلی در میدان جهاد حاضر شدند. طبیعی بود که خون غیرت و دفاع از اسلام در وجود هادی هم باشد. آن زمان پدر او برای دفاع از اسلام مجبور شد مقابل صدام بعثی بایستد و امروز هم فرزندش هادی برای دفاع از اسلام رفت تا مقابل تروریست‌هایی که مردم مظلوم و مسلمان بلاد عراق، سوریه و لبنان را نشانه رفته‌اند، ایستادگی کند. هادی به خیلی پیش‌تر از دوران دفاع مقدس می‌اندیشید. به سال‌های قبل از جنگ هشت ساله. هادی به واقعه عاشورای کربلا فکر می‌کرد و همین هم از همسرم یک مدافع حرم ساخت.

چطور شد که هادی مدافع حرم شد؟

اولین بار شهریور ۱۳۹۳ بود که به هادی پیشنهاد داده بودند به مأموریت عراق برود. از عراق هم قرار بود به شهری بروند که در آن کارگاه قرار داشت و به رزمندگان عراقی در تجهیز نیروها کمک کنند. قبل از اینکه هادی راهی شود کمی بهانه آوردم، قبل از رفتن به او گفتم هادی جان خسته شدم از این همه دوری و دلتنگی اما هادی قول داد این بار که برود و سالم برگردد تنهایم نگذارد. اما وقتی بار اول بازگشت دوباره از رفتن برایم گفت. من هم بهانه آوردم اما هادی خیلی قاطع گفت خانم همچون زنان کوفه نباش، امروز امام حسین (ع) تنهاست و نیاز به یاور دارد. من باید بروم تا از حریم او و عمه سادات دفاع کنم. هادی آسمانی فکر می‌کرد. آنجا هادی را به نام مهندس فاروق می‌شناختند. حرف‌های هادی از امام حسین (ع) و تنهایی حضرت باعث شد که دیگر مخالفتی برای رفتنش نداشته باشم و او با رضایت قلبی من رفت. از همه مهم‌تر رضایت عمه سادات بود که امیدوارم ان‌شاءالله حاصل شده باشد. این گونه بود که هادی من هم مدافع حرم شد.

نگران نبودید که رفتن مدافع حرم‌تان بازگشتی نداشته باشد؟

وقتی برای اولین بار به عراق رفت، اصلاً فکر نمی‌کردم که دوباره در ایران او را ملاقات کنم و زنده به خانه بازگردد. مرتبه اول حضور او همزمان با عملیات آزادسازی امرلی و سلیمان بکر بود. یک هفته در شرایط سخت جدایی و جنگ سپری شد. می‌دانستم شرایط بسیار خطرناکی دارد. نفس کشیدن برایم دشوار شده بود. قلبم به درد می‌آمد اما او را به امام حسین (ع) سپرده بودم. نذر حضرت ابوالفضل (ع) کردم و هر روز سوره‌ای از قرآن را می‌خواندم تا او سالم بازگردد. به لطف خدا هادی سالم بازگشت. من مدافع حرم خانه را، به حضرت ابوالفضل و امام حسین (ع) سپرده بودم.

در آخرین دیدار وداعتان با شهید چه گذشت؟

دوشنبه ۱۸ اسفند ۹۳ بود. صبح با او تماس گرفتند و مشخص شد که باید به مأموریت برود. قرار شد هادی به خانه بیاید و ناهارش را بخورد و بعد من را به ترمینال برساند و خودش هم به فرودگاه برود. در مسیر ترمینال با من صحبت کرد و از کارهایی که قرار است در آینده انجام بدهیم، سخن گفت. اما در آخر صحبت‌هایش به من گفت: اگر زنده برگشتم... بعد هم گفت: می‌دانی وصیتنامه‌ام را کجا گذاشته‌ام. من را ببخش. لحظه آخر نزدیک اتوبوس، فقط اشک می‌ریختم. لحظه تلخ خداحافظی از همراه زندگی‌ام. او فقط نگاه می‌کرد و گفت من لایق شهادت نیستم. به من گفت تو سوار شو تا من راحت‌تر بروم. سوار اتوبوس شدم. لحظه آخر که صورتش را برگرداند چشمانش از اشک پر بود. گویی لحظه جدایی برای هادی هم سخت شده بود. بعد از شهادت رفتم سراغ وصیتنامه‌اش، سرجای همیشگی‌اش نبود. متوجه شدم که بعد از رساندن من به ترمینال آمده و وصیتنامه‌اش را تغییر داده و رفته است. قرار شد هادی برای ۱۶ فروردین ۹۴ خودش را به ایران برساند. چون مادرش بیمار بود و عمل مهمی داشت.

از شهادتش چطور مطلع شدید؟

قرار شد من به همراه خانواده‌ام ۳ فروردین ماه ۹۴ به شلمچه برویم. بعد از نماز صبح راهی شدیم. ساعت ۲، ۳ بعد از ظهر بود که تصمیم گرفتم با هادی تماس بگیرم و تولدش را تبریک بگویم. هر چه با او تماس می‌گرفتم، ارتباط برقرار نمی‌شد. تمام مدت در حال تماس بودم اما موفق نشدم. ۴ فروردین ۹۴ بود. مجدداً تلاش کردم تا خبری از هادی بگیرم، اما بی‌فایده بود. بعد از ظهر در شلمچه همراه مادر و پدرم نشسته بودیم که راوی در حال سخنرانی بود. ناگهان صدایمان کردند. گفتند می‌خواهیم برگردیم خانه. همانجا دلم آگاه شد که خانه خراب شده‌ام و هادی شهید شده است. پدرم دائم می‌گفت نگران نباش، هادی شهید نشده است. من هم می‌گفتم: نه هادی از دیروز جواب نداده امکان ندارد من را بی‌خبر بگذارد. حتی اگر به ایران هم آمده باشد باید خبر دهد. تماس‌های مکرر با گوشی پدر، من را مطمئن‌تر کرد. نمی‌دانم چطور به فرودگاه رسیدم. در فرودگاه دوستم تماس گرفت. آنجا بود که دیگر ایمان پیدا کردم هادی شهید شده است. با پدر هادی تماس گرفتم و گفتم: باباجان! هادی را اول از هر کاری، به خانه تهرانمان ببرید و بعد به آمل بیاورید. پدر گفت: باشد، من هماهنگ می‌کنم. در طول مسیر، با خود کلنجار می‌رفتم و می‌گفتم خدا کند هادی سالم باشد اما گاهی می‌گفتم خب شهید شده باشد. شهادت لیاقت می‌خواهد. با خود می‌گفتم ۱۴ روز هادی را ندیده‌ام امروز با پیکرش وداع می‌کنم.

به خانه رسیدیم، دختر عمویم گفت خبر شهادت هادی در سایت‌ها و خبرگزاری‌ها هم آمده است برخلاف اصرار بستگان لپ تاپ را روشن کردم. زدم شهید هادی جعفری آمد «شهید هادی جعفری در انفجاری به شهادت رسیده و پیکرش سوخته و چیزی برای بازماندگانش باقی نمانده است.»

بعد از شهادت هادی دیگران به شما چه گفتند و نظر خودتان چه بود؟

وقتی شهید شد همه می‌گفتند چرا اجازه دادی که هادی برود؟ چرا مانعش نشدی؟! خیلی‌ها هم به کنایه می‌گفتند چرا رفت سر این کار، مگر کار دیگری نبود و خیلی حرف‌های دیگر که هنوز هم می‌زنند. امروز که به شهادت هادی فکر می‌کنم می‌بینم خود شهادتش به من صبر داده چراکه اگر هادی در تصادف و... از بین ما می‌رفت، قابل تحمل نبود. امروز حسین (ع) تنهاست و یزید زمان دارد به حریم اهل بیت (ع) جسارت می‌کند. اگر چه هادی من زندگی کوتاهی داشت اما آن دنیا را با زیبایی هر چه تمام‌تر ساخت. خوشحالم از اینکه هادی لایق بهترین و زیباترین هدیه خدا در روز تولدش بود. هادی همیشه می‌گفت من شهید می‌شوم و تو همسر شهید خواهی شد. حرف‌هایش خیلی زود محقق شد.

امسال چگونه بی‌او تحویل شد؟

خیلی‌خیلی سخت بود. لحظه تحویل سال من دوباره شکستم، دوباره مردم. انگار لبیک یا حسینی که شب تحویل سال ۱۳۹۴ گفتند آنقدر رسا بود که امام حسین (ع) آنها را با پیکرشان طلبید. هادی من همچون علی‌اکبر حسین (ع) اربا اربا شد و به آرزویش که شهادت بود رسید «اللهم الرزقنا شهادت فی سبیلک اربا اربا» یک سال گذشت، یک‌سال پر از درد و دلتنگی، یک سال پر از اشک، یک‌سال پیش درست همان لحظه که انفجار اتفاق افتاد، از همان ساعت دیگر نفس نکشیدم. با تمام این سختی‌ها، دلتنگی‌ها و دردها باز هم خوشحالم که هادی من در راهی قدم گذاشت که دوست داشت و به هدفی رسید که هر انسانی برای رسیدن به آن تلاش می‌کند، آن هم قرب الهی و رضای خداست. من و هادی زندگی‌مان را در راه عشق بزرگ‌تری فدا کردیم و آن عشق الهی است. سالروز قمری تقرب الهی‌ات را تبریک می‌گویم هادی جانم. امسال بی‌تو تحویل شد اما...

نکته

گذاشتن سنگ بنای یک حرکت فرهنگی ناب

■ احمد محمدتبریزی

هنوز چند روز از آغاز نخستین روزهای کاری سال برای مطبوعات نگذشته بود که خبر خوب به روی صحنه رفتن نمایش «دختر شینا» همه‌مان را شگفت‌زده کرد. شگفتی بیشتر از این بابت بود که این نمایش سنگ‌بنای یک حرکت زیبای فرهنگی را می‌گذارد. کاری که تا پیش از این در دنیای تئاترمان کم‌سابقه بوده و حالا با اجرای درست و آبرومندانه این نمایش می‌توان به آینده چنین ایده‌های ناب فرهنگی امیدوار شد. اقتباس از یک کتاب پرفروش و موفق دفاع مقدس در دنیای تئاتر حرکتی ارزشمند و قابل‌تقدیر است. بهناز ضرابی‌زاده نویسنده «دختر شینا» قبل از اجرایی شدن به روی صحنه رفتن این نمایش درباره قابلیت‌های نمایشی اثرش به «جوان» گفته بود: «کتاب درباره دغدغه‌های یک زن در خانه است و قابلیت اجرایی بالایی برای به روی صحنه بردن دارد که فقط به تخصص و حوصله احتیاج دارد. اگر بخواهیم چنین اتفاقاتی بیفتد باید دنبال حرفه‌ای‌ها باشیم و آنها را با ورودشان تشویق‌شان کنیم. باید بازیگران، کارگردانان و نمایشنامه‌نویسان به نوعی تشویق شوند و به این حوزه ورود کنند. چون این یک شروع است و این شروع می‌تواند جریان‌سازی خوبی را به دنبال داشته باشد. به نظرم اینگونه تاثیرش بیشتر است چون بیشتر و بهتر دیده می‌شود.» امیدواریم تیم اجرایی نمایش «دختر شینا» به درستی از مسئولیت سنگینی که بر عهده گرفته‌اند بربیایند و مخاطبان را برای دیدن نمایش‌های اینچنینی مشتاق کنند.

دلنوشته

بهار بهشتی مردان خدا

■ محبوبه قربانی

نوروز همراه با لطافت بادهای بهاری و غبارزدایی روح و جسم رسید و همگان را بر سر سفره‌ای نشاند تا دل‌ها به هم نزدیک‌تر و بخشنده‌تر شوند. سفره‌های خالی از عزیزانی که یادشان جانشین وجودشان بود و کنار ذوق عید غم فراق و دلتنگی‌ها را بر چهره‌ها نمایان می‌کرد. اشک‌های مرواریدگونه خانواده شهدا سرریز بر سفره، سینی بر هفت سین اضافه می‌کرد و آن سین سبکبالی بود که برای انجام تکلیف گوارای وجودشان شد.

اما عاشقان مکتب عشق و شهادت به رسم وفاداری و معرفت در ادامه راه شهدا و به رسم غیرت در حمایت از گریه‌های معصومانه کودکان آواره سوری سفره هفت سین را همراه با سفره دل به آن سوی مرزها کشاندند و روی خاک‌های ویرانه شام گسترانیدند تا در غم آوارگی و بی‌خانمانی سوری‌ها شریک شوند. خداحافظی غریبانه شیرمردانی که در خفا اشک همسران و فرزندان را پاک و آن را سوغات دل کردند تا لحظه تحویل سال کنار فرزندان مظلوم سوری و روی خاک‌های متبرک حرمین شریف پهن کنند تا گواهی شود بر قبولی جهادشان.

غیورمردان رزمنده‌ای که هفت سین را از بهار ایران بردند تا با سلیقه، عشق را از پس گونه‌های سرخ «سیب»، شمه‌ای از بهشت را از لابه‌لای گلبرگ‌های «سنبل»، برکت را در طعم شیرین و گندم «سمنو»، گیسوان شانه خورده سبزه‌ای جوان که تکه‌ای از طبیعت را نشان می‌داد، حرکت ماهی در تنگ نشان از تکرار زندگی، دانه دانه «سکه‌های نو» در کنار سفره را به جای دست فرزندان در دست‌های کودکان آواره سوری کاشتند و شوق معصوم کودکانه‌ها را در باغ چشمان‌شان شکفتند.

پابه‌پای شگفتی‌های سفره هفت سین، کتاب طبیعت را تنها در قاب کوچک ورق نزدند و هفت سین سفره دل را به هفت «سلام» آسمانی مهمان کردند؛

سَلامٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحیم
سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی الْعالَمِینَ
سَلامٌ عَلی إِبْراهِیمَ
سَلامٌ عَلی مُوسی وَ هارُونَ
سَلامٌ عَلی آلِ یاسینَ وَ سَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلینَ
سَلامٌ هِی حَتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ

سلام و رحمت خداوند بر آل یاسین و جامعه انبیا که امانتدار الهام الهی بودند تا فطرت پرستش را از بیراهه‌ها دور سازند. خوشا به حال آنانکه به رسم غیرت و وفاداری بر راه و وعده‌های حق ماندند.

مردان خدایی، سال را از جایی تازه کردند که باد بهاری‌اش بوی دود و آتش داشت و سفرهای نوروزی‌شان به جای طبیعت و آب و گل، ویرانه بود و خرابه. لباس عیدشان پیراهن ناآرامی بود که در بادها به دنبال آرامش می‌دوید.

آنها آسمان و نسیم نوروز که آزاد بودن و بخشنده بودن می‌آموزد را در کنار مظلومانی جست‌وجو کردند و همراه با دفاع به آنها رسیدند که شاید هیچ کدام از ما در وطن این‌قدر نوروز را زیبا نیافتیم.

اینک سالی که نکوست از بهارش پیداست. آنهایی که در قهقهه مستانه‌شان روی یار دیدند و آنهایی که کنار یاران سفرکرده نور خدا گرفتند؛ سالشان سال عشق است و آرامش و برکت سالانه آنها سوغات بهشتی است که فرشته‌های الهی آن را از میان بال‌های آسمانی‌شان تقدیم می‌کنند و این است پاداش کسانی که با خدا معامله می‌کنند و لبیک به ندای مظلومان می‌دهند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۷۸۳

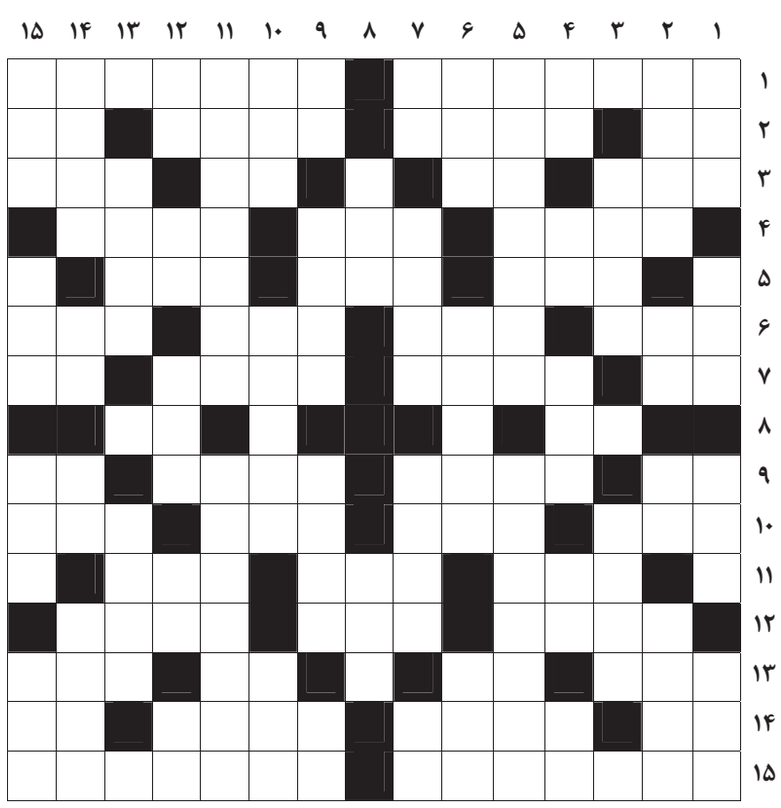

از راست به چپ

■ ۱- آخرین رئیس جمهور شوروی سابق- سؤال کردن از وزیر در مجلس ■ ۲- چوب خوشبو- تصویرگر- پیکار و مبارزه- سرکه ■ ۳- فیلم ابوالفضل جلیلی- تنها- به دنیا آوردن- لباس جنگاوران قدیم ■ ۴- بالای کشتی- از اعیاد مسیحیان- کودن ■ ۵- از سیارات منظومه شمسی- شهر بادگیرها- مزه فلفل ■ ۶- فلز قالبی شکل- تیم فوتبالی در یونان- نوشابه قدیمی- هواپیمایی ملی ■ ۷- سرکوه- شکسته‌شده- از درختان جنگل‌های شمال- سرشار ■ ۸- صرع- پوزه ■ ۹- صریح- شاه مغولی- حمام ورزشکار- خدای درویشان ■ ۱۰- فیلم کیمیایی- واحد شمارش شتر- زیر و پایین- آسمان ■ ۱۱- محنت- وسیله ارتباطی خدا با بندگان خاص- خرید و فروش ■ ۱۲- نمایان و آشکار- کرکس- مزرعه آخرت ■ ۱۳- واژه فرانسوی به معنای پی در پی- حرف همراهی عرب- مکان و آشیان- موی سر ■ ۱۴- پوستین وارونه- از ریشه درآوردن- شیرینی میوه‌ای- حرف موصولی ■ ۱۵- درصدانه- صدف‌نشین

از بالا به پایین

■ ۱- رود مقدس هندوها- جذبه- پالان شتر- غذای رقیق ■ ۲- خداحافظی- مغز- نوعی زغال سنگ- اشعه ■ ۳- رعشه- پدیدار ■ ۴- میوه و ثمر- خسیس- تکلیف شب دانش‌آموز- نرد تو خالی- ذات و شخص ■ ۵- فرسایش- پایتخت چاد ■ ۶- درز و شکاف- پیشینیان- بهشت ■ ۷- دهان- بدن- امپراتور نیمه دیوانه روم- مغرور ■ ۸- واژه بیگانه به معنای مرحله- رشک ■ ۹- ضمیر اشاره- از کلمات استفهام- ایلچی- موضوع و مبحث ■ ۱۰- رنگ طبیعت- سوغات روسیه- همسایه ■ ۱۱- از ماشین‌آلات کشاورزی- برای زنده ماندن سهراب افاقه نکرد ■ ۱۲- عنصر شیمیایی- لحظه کوتاه- از گناهان کبیره- رود فرانسوی- حرف فاصله ■ ۱۳- جاندار- شاعر دشتستانی ■ ۱۴- نوعی خاک رس- نقشه انگلیسی- سیاهدانه خوشبو- بیهوده در گویش تهرانی ■ ۱۵- لباس نو- خزنده خوش خط و خال- لانه پرنده- از سران معدوم سعودی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۹	۵		۲				
		۲		۹	۳			
	۳						۶	۲
۶		۸	۳					
			۴	۵				
							۲	۴
						۶		۷
۱	۲	۶					۵	
			۵	۴				

جدول کلمات متقاطع
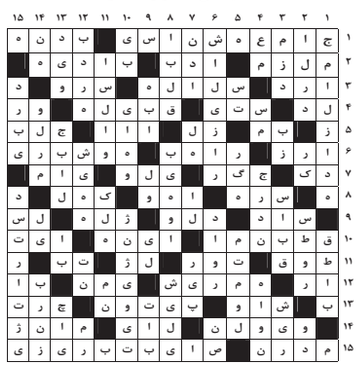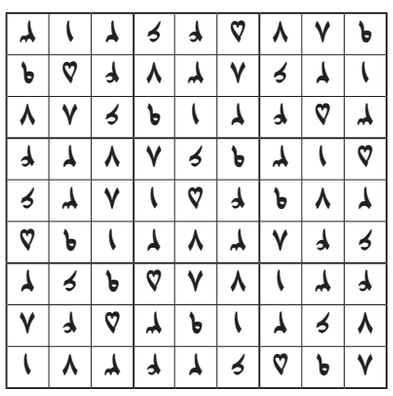
پاسخ جدول شماره ۴۷۸۲